

واژه‌شناسی

محمد فولادی

در مجموع می‌توان گفت: اساس پیدایش علم هرمنوتیک در فرهنگ و تمدن غربی کوشش‌هایی بوده است که پس از عصر نوزایی (رنسانس) که برای حل مسائل دینی و تعارضات مربوط به تفسیر متون مسیحیت صورت می‌گرفت بوجود آمده است. این عوامل عبارتند از: ۱. اصول سطحی و ابهام لفظی در کتب مقدس، بویژه اناجیل اربعه، از جمله تثلیث، پسر خدا و... ۲. گزارش توصیفی بودن متون دینی مسیحیت؛ یعنی در واقع کتب مقدس گزارش اشخاص از جریان نبوت و رسالت انبیاء است. ۳. تضاد کتاب مقدس با علوم جدید ۴. محدودیت قلمرو مسیحیت.

اما در اسلام و تفکر دینی به دلیل عقلانی بودن اصول و کلیات و مسائل دینی، وجود قرآن و سنت به عنوان منابع، اصیل دینی و جامعیت متون دین اسلام، نمی‌توان شرایط خاص هرمنوتیک را پذیرفت. اولاً، نمی‌توان گفت در اسلام و متون دینی نیز معنای متن محدودیتی ندارد، بلکه هر متنی دارای معنای معینی است. ثانیاً، معنای متن صرفاً وابسته به ذهن نویسنده و مخاطب نیست. روشن است که هر جامعه فکری و متن مقدس شرایط خاص خود را دارد که نمی‌توان آنها را به سایر جوامع فرهنگی و یا متن دیگری سرایت داد. لازم است قضاوت درباره هر جامعه و تفسیر متنی، شرایط فهم آن را در نظر گرفت. بررسی‌ها نشان می‌دهد که شرایط فرهنگی اسلام و متون مقدس دینی بر خلاف مسیحیت و متون مقدس مسیحی، به گونه‌ای است که تفسیر هرمنوتیکی را برنمی‌تابد. (۴)

و فهم است.

فهم حیات دیگران از طریق تجلیات حیات آنان مشروط به سه مشروط است:

الف. باید با فرایندهای ذهنی‌ای که از طریق آنها معنا تجربه، منتقل و اظهار می‌شود آشنا شویم. مثلاً، اگر معنای محبت و نفرت را نفهمیم، هرگز حیات دیگران را نخواهیم فهمید.

ب. باید زمینه واقعی و انضمامی اظهار تجلی حیات را شناخت. مثلاً، برای فهم یک مذهب باید شرایط و زمینه‌های اجتماعی ظهور آن را شناخت.

ج. در شناخت نظام‌های فرهنگی و اجتماعی باید تأمل کرد. مثلاً، برای شناخت یک جمله باید زبان خاص آن را فهمید. (۲)

اجمالاً، می‌توان تحول معنایی واژه هرمنوتیک را که تاکنون وجود داشته، این‌گونه بیان کرد:

۱. در قرون وسطی این واژه به معنای تفسیر و تأویل کتب مقدس بوده است.

۲. مسیحیان پیش از قرن نوزدهم، این اصطلاح را در روش فهم متون مقدس به کار می‌بردند.

۳. شلایر ماکر آن را در علم فهم زبان و قواعد عام تفسیر و نقد متون تعریف می‌کرد.

۴. ویلهلم دیلتای روش تبیین علوم طبیعی را در این دانش پی‌ریزی کرد.

۵. فلسفه هرمنوتیک و تحلیل واقعیت فهم به عنوان یک پدیده فلسفی بدون توجه به تفکیک تأویل و تفسیر، صحیح از ناصحیح از عصر هوسرل و هایدگر بویژه توسط گادامر مطرح شده است. (۳)

۹-هرمنوتیک

(Hermeneutics)

اصطلاح هرمنوتیک از فعل یونانی هرمنوایی (تفسیر کردن) اشتقاق یافته است. این واژه به تفسیر، تأویل و تفسیرگرایی تأویلی ترجمه شده است. اصطلاح یونانی این واژه، پیوندهای ریشه‌شناختی خدای یونانی (Hermes) پیام‌آور خدایانی و الهه مرزها دارد. و این پیوند انعکاسی از ساختار ذاتاً سه‌گانه عمل یعنی: ۱. یک علامت پیام و یا متنی از یک منبع، ۲. یک میانجی یا مفسر نیاز دارد تا آن را به تعدادی از پیام‌گیرانی منتقل سازد. ساختار سه‌گانه فوق حاوی مسائل عمده‌ای است که با تفسیرگرایی سروکار دارد:

۱. سرشت یک متن چیست؟ ۲. منظور از فهم یک متن چیست؟ ۳. چگونه فهم و تفسیر متن از طریق پیش‌فرض‌ها و عقاید پیام‌گیرانی که متن موردنظر برای آنان تفسیر می‌شود، مشخص می‌گردد. (۱)

در واقع، شاید بتوان بنیانگذار این علم را فیلسوف و متفکر آلمانی ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) دانست. وی در پی بنیان نهادن روش‌شناسی خاص علوم انسانی و فرهنگی برآمده بود. پایه‌های محوری معرفت‌شناسی وی عبارت است از:

۱. انسان‌ها حیات را معنادار تجربه می‌کنند. اظهارات و تجلیات حیات، ابزارهای معنایی است که انسان‌ها دریافت و درک کرده‌اند.

۲. انسان‌ها به تبیین و اظهار این معنا تمایل دارند.

۳. این اظهارات برای دیگران قابل درک

۱۰- تساهل و تسامح

تساهل، تسامح، تحمل و مدارا از جمله مفاهیمی است که معادل واژه تُلرانس (Tolerance) به کار می‌رود. البته، وجه تمایزهایی با آن دارد. تُلرانس، به معنی تحمل کردن و اجازه دادن است و در معنی جدید غربی، بیشتر نوعی روش سیاسی حکومت است تا شیوه‌های اخلاقی یا دینی. در حالی که تساهل و تسامح و مدارا در ادبیات فارسی بیشتر مفهومی اخلاقی است تا سیاسی و به معنی مدارا، بزرگ‌منشی، احسان، بخشش و توانایی است. این از ترجمه غلط این واژه در فارسی ناشی می‌شود.^(۵)

ابتدا، در غرب تساهل و تسامح (= تُلرانس) در قرن ۱۷ مشخصاً در اندیشه سیاسی به کار گرفته شد. سپس به معنی پذیرش حق انتخاب مذهب توسط فرد و عمل بدان بود. اما به تدریج به معنای تحمل اعتقاد به کار رفت. در واقع، اندیشه تساهل در غرب، از عنصر اعتقاد و منازعات شدید مذهبی و تفرق دینی اروپایی پدید آمد و سرانجام، به معنی تحمل و پذیرش و حتی اعطاء حقانیت به سایر ادیان مطرح گردید و همین تفکر متأسفانه در جامعه اسلامی ما اینک طرح می‌شود.

زمینه‌های پیدایش

ریچارد مک برین، چهار مرحله متفاوت در رویکرد مذهب کاتولیک نسبت به سایر ادیان بازشناخته است:

۱. مسیحیت تنها خود را دین نجات‌بخش و سایر ادیان را باطل می‌دانست.

۲. در قرون وسطی، کلیسای روم در سال ۱۴۴۶ در شورای عمومی فلورانس اعلام کرد: هیچ کس بیرون از کلیسا باقی نمی‌ماند. یعنی، مسیحیت دین فراگیر است.

۳. در قرن نوزدهم، که متأثر از نفوذ لیبرالیسم است، همه ادیان را به یک اندازه خوب و درست می‌داند به شرطی که مطابق با عقل باشند.

۴. شورای

واتیکان روم، در دهه ۱۹۶۰، عقاید غیر دینی را نیز محترم شمرده و سرزنش افراد را به دلیل عقاید غیردینی مجاز نمی‌شمرد.^(۶)

بنابراین، از جمله عوامل اصلی شکل‌گیری پدیده تساهل و تسامح در مغرب زمین، سخت‌گیری و حاکمیت مطلق و بی‌چون و چرای ارباب کلیسا در قرون وسطی، نزاع و کشمکش میان دولت و کلیسا در عصر نوزایی و نیز تأکید بر خلوص ایمان و پرهیز از نفاق و ریا بود. سرانجام آن سخت‌گیری‌ها، به جایی رسید که همه ادیان بر حق تلقی می‌شدند و هیچ دینی نمی‌توانست مدعی مطلق بودن نماید بلکه همه مدعی بودند که بهره‌ای از حقانیت دارند.

انواع تساهل و تسامح

تساهل و تسامح به حوزه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. بر حسب نوع تفسیر و نگرش به این موضوع، در یک تقسیم‌بندی تساهل و تسامح به سیاسی، دینی و فلسفی تقسیم می‌شود و ادله دفاعی خاص خود را داراست.^(۷)

الف. تساهل سیاسی

مهمترین استدلال از منظر سیاسی در دفاع از تساهل و یا رد آن چنین است:

استدلال مخالفین تساهل

سیاسی: حفظ امنیت، یکپارچگی ثبات و وحدت سیاسی، در گرو وحدت و هم‌گونگی عقاید است که خود ناشی از عدم تساهل می‌باشد. در حالی که تساهل و تکثر عقاید و تنوع آراء موجب عدم انسجام و برهم خوردن

وحدت و ثبات سیاسی خواهد بود.

استدلال موافقین تساهل

سیاسی: موافقین تساهل سیاسی می‌گویند: کوشش برای تحمل هم‌گونگی عقاید چنان پرهزینه و دشوار است که به زحمت آن نمی‌ارزد و عمده دلائل حکام سیاسی برای عدم تساهل، حفظ وضع موجود و ثبات سیاسی است.

به نظر می‌رسد، هر دو استدلال محل تردید و مناقشه است. چه، از یک سو، اساساً و منحصرأ وحدت و ثبات سیاسی در گرو وحدت و هم‌گونگی عقیدتی نیست و چه بسیاری از کشورهایی که در عین برخورداری از ثبات سیاسی، دارای تکثر و تنوع عقاید هستند. مقوله ثبات سیاسی به عوامل دیگری وابسته است. علاوه بر این، همواره چنین نیست که حکومت‌ها و دولت‌هایی که معتقد به تساهل هستند، خواهان تغییر وضع موجود نباشد، و یا بعکس حکومت‌هایی که تمایل به عدم تساهل‌اند، حافظ وضع موجود یا ثبات سیاسی باشند. چه، نه ثبات و عدم ثبات سیاسی وابسته به تساهل و تسامح سیاسی است و نه بعکس.

ب- تساهل دینی

مهم‌ترین استدلال در دفاع از تساهل و نیز رد آن از منظر دین چنین است:

استدلال موافقین: عمدتاً دلائل

مذهبی معطوف به نتایج حاصل از اعتقادی خاص برای شخص است و شامل مصالح عمومی نمی‌شود؛ چون ایمان واقعی، قلبی و صمیمانه است و تظاهر به اعتقاد به معنای اعتقاد صحیح و راستین نمی‌باشد. بنابراین،

به نظر می‌رسد، اساساً چنین برداشتی که حق مطلق اظهار عقیده را به فرد بدهیم، بدون این‌که مصلحت دین و یا دولت و حکومت را در نظر بگیریم، عملاً و در خارج، امکان وقوع ندارد. از این‌رو، عملاً این قید که اظهار نظر نباید موجب ضرر و زیان به سایرین باشد، گویای همین موضوع بوده و به معنای عدم تساهل است و این قید عملاً تحقق تساهل را بی‌وجه می‌کند.

دین

منحصرأ اعتقاد

اختیاری و داوطلبانه نیست و از سوی دیگر، اعتقاد و ایمان اختیاری تنها و صرفاً در گرو روش متساهلانه نخواهد بود.

از سوی دیگر باید گفت: این‌گونه نیست که برای شیوع نیافتن عقاید انحرافی، باید به سرکوب آن‌ها اقدام نمود و نیز چنین نیست که از جمله راه‌های القای کمتر شبیه در اذهان مؤمنان، سرکوب عقاید خرافی باشد و نیز در صورت آزاد بودن اعتقادات، در نهایت، زمینه انتخاب آگاهانه و آزادانه را برای مؤمنان واقعی فراهم خواهد کرد.

ج- تساهل فلسفی

مهم‌ترین استدلال از منظر فلسفی در دفاع از تساهل این است که در این منظر به فرد بیش‌تر به عنوان غایت نگریسته می‌شود؛ به این معنا که هر کس به عنوان موجودی تام و تمام، حق اظهار عقیده دارد، خواه این اظهار عقیده به مصلحت دین و دولت و حکومت باشد یا نباشد، هر چند فرد نباید با اظهار عقیده به دیگران لطمه بزند. در واقع، بنابراین استدلال، اظهار عقیده تا زمانی که ضرر جانی و یا مالی به دیگران نداشته باشد برای فرد آزاد است. از سوی دیگر، کسانی که معتقد به عدم تساهل‌اند، معتقدند که به دلیل همین قید اخیر و این نکته است که آزاد گذاشتن افراد برای اظهار هرگونه عقیده‌ای نه به مصلحت سایر افراد و نه به مصلحت جامعه است. بنابراین، همواره مصلحت افراد و به طور کلی، جامعه اقتضا می‌کند که افراد در اظهار عقاید و نظرهای خود مصالح خود، سایر هم‌نوعان و جامعه خود را نیز در نظر بگیرند.

تحمیل عقاید و سخت‌گیری در پذیرش عقیده موجب گسترش ریاکاری بوده و از نظر دینی ناموجه است؛ زیرا غایت دین همان ایمان و اعتقاد اختیاری است و این با روش‌های غیرمتساهلانه و به ویژه خشونت‌بار میسر نمی‌شود و تنها در گرو روش متساهلانه است که اعتقاد و ایمان واقعی محقق می‌گردد.

استدلال مخالفین: بر عدم

تساهل دینی نیز استدلال شده است که سرکوب عقاید بد و انحرافی مانع رشد و رواج آن‌ها و گسترش هوادارانش می‌شود و از این‌رو، در صورت عدم سرکوب این نوع عقاید، امکان القای شبهه و اغفال مؤمنان ساده‌لوح بیش‌تر خواهد بود. و این درست نیست که گفته شود وقتی عقیده‌ای آزاد باشد، در نهایت، حقیقت بر کرسی خواهد نشست؛ زیرا چه بسا ممکن است غیرحقیقت حاکم و مستولی شود. بنابراین استدلال، رواج و اشاعه عقاید درست و صحیح در گرو روش غیرمتساهلانه و سرکوب عقاید بد و انحرافی خواهد بود.

به نظر می‌رسد که هر دو استدلال ناتمام است: زیرا از یک سو، باید گفت: اولاً، این‌گونه نیست که همواره تظاهر به اعتقاد به معنای اعتقاد دروغین و تظاهر نکردن نیز به معنای اعتقاد راستین باشد؛ چه بسا در مواردی، تظاهر به یک اعتقاد، مطلوب و پسندیده است. ثانیاً، تحمیل عقاید لزوماً موجب اشاعه ریاکاری نخواهد بود، بلکه این موضوع در حد یک قضیه موجبه جزئیه قابل پذیرش خواهد بود. ثالثاً، از یک سو، غایت

مهم‌ترین استدلال از منظر فلسفی
در دفاع از تساهل این است که
بیشتر به عنوان غایت نگریسته
می‌شود، به این معنا که
هر کس به عنوان موجودی تام
و تمام، حق اظهار عقیده دارد.